

مقدمه

تاریخ عرفان در سودان از موضوعاتی است که برای محققین اهمیت ویژه‌ای دارد، چرا که از مهم‌ترین ابزارهای برای شناخت ترکیب جامعه سودانی در شمال سودان است که طریقه‌های مختلف صوفیه در آنجا منتشر شده‌اند. به علاوه فرهنگ اسلامی سودان با تصوف گره خورده است (مکی، 1965: 25-26). از زمانی که اسلام در سودان گسترش یافت، تصوف نیز وارد سودان شد و گسترش پیدا کرد و مردم و قبایل تحت تأثیر آن قرار گرفتند. بیشتر مردم سودان مسلمان هستند و گرایش‌های صوفیانه دارند. در حال حاضر بیش از هفتاد درصد مسلمانان سودان تابع طریقه‌های مختلف تصوف‌اند. تصوف در جای جای جامعه سودان و در عمق توده‌های مردم ریشه دوانده است تا آنجا که اگر در خانواده‌ای تصوف نباشد، آن خانواده احتمالاً سودانی نیست. از این رو اسلام سودان، اسلام صوفی است. (امیردهی، 1385: 154-155).

با پیدایش فرقه تیجانیه و سپس سمانیه، نگرش صوفیانه در سودان گسترش یافت و هم‌اکنون نیز پیروان بسیاری دارد و از نفوذ و تأثیر قابل توجهی در فرهنگ سودان برخوردار می‌باشد. (محمد، 1971: 21) مؤسس طریقه تیجانیه، شیخ احمد بن محمد تیجانی است. این طریقه در اواخر عهد ترکی توسط احمد مختار وارد سودان شد و در قرن 19 میلادی تعالیم‌ش در سودان و به ویژه در شمال سودان منتشر شد. این طریقه در غرب افریقا انتشار زیادی دارد. (عابدین، 1970: 98) تیجانی یوسف بشیر منتبه به این طریقه می‌باشد.

در این مقاله سعی داریم اندیشه‌ای صوفیانه تیجانی یوسف بشیر را بررسی نماییم. لذا ابتدا به فقر و غربت که زمینه ساز گرایش تیجانی به تصوف است، اشاره می‌نماییم. سپس انقلاب درونی شاعر و رسیدن وی به کشف و شهود را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. در ادامه پژوهش درباره مفاهیم اشراقی مانند: وحدت وجود، تجلی، شطح و... در آینه اشعار تیجانی بحث می‌نماییم و در نهایت، حالات شاعر را هنگام سیر و سلوک، حیرت و سرگردانی و مقام یقین در اشعارش مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم.

فقر و عرفان

فقر همواره زمینه انزوا طلبی و صوفی‌گری را مهیا می‌نماید. چرا که فرد فقیر، خسته از رنج‌های زمانه در گوشه عزلت به عبادت و ذکر می‌پردازد و به حضور در جامعه و شادی و

66 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

سرور رغبتی ندارد. تیجانی بر اثر محرومیت، فقر و تنگدستی، سختی‌ها و مشکلات زندگی و شرایط بد اجتماعی احساس غربت نمود. همه این عوامل دست به دست هم دادند تا این که او به تصوف بگرود و در مقابل این همه غم و فقر ایستادگی کند و به عالمی فراتر از این عالم که در آن خبری از غم، اندوه و محرومیت نیست، پناه ببرد و روح خویش را رهایی بخشد.

تیجانی در اشعارش، با فقر مبارزه می‌کند و خود را با عبادت، خضوع و خشوع، صبر و خودسازی خوشبو می‌نماید. غم و گرسنگی به او فشار می‌آورد اما روحش در سوز و گذار عشق به علم بالاست. او در حال راز و نیاز، دست‌هایش را به دعا بلند می‌کند و از خداوند مدد می‌جوید و خدای خود را با اسماء سمیع و بصیرش می‌خواند.

تیجانی از دنیای محدود و محروم خویش می‌گریزد و به عالمی سفر می‌کند که در آن خبری از محرومیت و خواری نیست و همه‌اش زیبایی و عشق الهی و عطر و بوی خوش مناجات با خداوند است. عالمی که سراسر نیکوبی و خوشبختی است. تیجانی فقیر، راه حل مشکلاتش را عبادت، ذکر، صوفی گری و کشف و شهود می‌داند:

إِلَى الْكَوْخِ أَفْلَتْ مِنْهُ الرَّبِيع	تَعَالَى مَعِي زَهْرَاتُ الْخَرِيفِ
وَنَمْسَحُ مَأْسِي عَبْرَ الرَّبِيع	تَعَالَى نَعْطِرُ ثِيَابَ الْفَقِيرِ
كَثِيبًا كَثِيرَ مَرَائِي الْخُنُوعِ	مَسْنِي خَاشِعَ الطَّرَفِ رَثَ السَّيَابِ
وَتَسْحَقَهُ خَبِيَّةُ فِي الْضَّلُوعِ	تَأْكُلُهُ حَسَرَةٌ فِي الْضَّمِيرِ
وَفِي رُوحِهِ حَرَقَاتٌ وَجُوعٌ	وَفِي نَفْسِهِ ظَلَمًا لِلْعُطُورِ
وَيَضْرِعُ وَاهَأَ لَهُ مِنْ ضَرِيعٍ	فَيَرْفَعُ كَفِيهِ نَحْوَ السَّمَاءِ
وَبَرِدُهُ بِالْبَصِيرِ السَّمِيعِ	وَمَاذَا يَقُولُ: إِلَهِي الْكَفَافِ
وَيَغْضِي تُقَىً أوْ رَضَىً أوْ خُشُوعً	وَيَمْسَحُ فِي وَجْهِهِ رَاحَتِيهِ

(یوسف بشیر، بی‌تا: 45-44)

ای شکوفه‌های پاییز با من

به کلبه‌ای بیایید که بهار از آن رخت بر بست(غروب کرد)

بیبا با هم لباس فقیر را معطر کنیم

و اندوه را با گذر از ناحیه‌ها و مناطق بزداییم

به راه رفت در حالی که چشمانش فروتن و افتاده،
لباس‌هایش کهنه و در حالی که غمگین بود
وجلوه‌های فروتنی اش بسیار بود.
(اندوهی در درونش او را می‌خورد) (او به واسطه اندوه درونی خودخوری می‌کرد)
و شکست و نالمیدی در درون او را، تکه تکه کرد
درونش تشنه بوی خوش عطره است
و در روح و روانش، سوز و گرسنگی
پس دو دستش را به آسمان بلند می‌کند
و از روی ضعف و ناتوانی ناله سر می‌دهد
و می‌گوید: خدا یا کمک کن و مرا کفايت کن
و ادامه می‌دهد دعايش را و با اسمهای بصیر و سمیع خداوند را صدا می‌زند
و کف دو دستش را به صورت می‌کشد
و از سر پرهیزکاری و با رضایت و خشنودی و یا با خشوع چشم فرو می‌بندد

صوفی، غریب دور از وطن

تیجانی می‌پنداشد انسان در این عالم، غریب و دور از وطن اصلی اش زندگی می‌کند. او این غربت را ظلم عظیمی بر انسان می‌داند، چرا که از جایگاه اصلی اش که پر از پاکی، صفا و مهربانی است، دور افتاده و در این جا میان مرداب غم و اندوه و دوری دست و پا می‌زند. او دلتنگ دنیای آرام و بی‌غم خویش است و در آتش دلتنگی و غم می‌سوزد و اشک می‌ریزد. گویا تیجانی سعی دارد غربت وجود خویش را رنگ آرمانی بخشد و دگرگون سازد و آن را به گونه‌ای جلوه دهد گویا انسان دائمًا در غربت به سر می‌برد و غربت همواره همراه وجود آدمی است. لذا تلاش دارد تا در جهان روحانی سیر کند و با سیر و سلوک صوفیانه به جهان اصلی و موطن خویش برگردد، جهانی که سراسر پاکی، آرامش و زیبایی است. این وصف حال تیجانی یوسف بشیر است، آنجا که می‌گوید:

يَا غَرِيبًا عَنْ رَبِيعَةِ قُمْ تَلَمِيسْ
بَيْنَ قِيَثَارَةِ الْهَوَى آثارَه
وَاقْطَافُ مِنْ الْهَوَى أَزْهَارَه
وَتَقْبَبُ مَعَاهِدِ الْرُّوحِ الطَّيِّبِ

68 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

وَ هُوَ يَشْكُو مِنِ الْزَمَانِ تَجْنِيَّهُ
وَ يَحْبَرُ هَذَا الْغَرِيبُ كَمْ ذَابَ تَحْنَانًا
وَ يَحْتَهُ أُوشَكُ الرَّمَانُ وَ أَشْفَى
أَنْ يُعْرِي عَنْ نَضْرَةٍ آزَارَهُ!!
(همان، 130-129)

ای غریبی که از خانه‌ات دور افتاده‌ای
برخیز و میان گیتار عشق آثار خانه را بجوى
و جایگاه روح، آسايش و پاکی روح را دنبال کن
و شکوفه‌های عشق را بچین
و او از جنایات روزگار شکوه می‌کند
و از انحراف دوری یار شکایت می‌کند
وای بر این غریب که چه بسیار از سر علاقه ذوب گشته (از بین رفته)
و چه بسیار که با اشک خویش، خانه‌اش را ساخت
وای بر او زمانه به پایان رسیده و نزدیک است
که ماه مارس را از سر سبزی و طراوت تهی گرداند.

انقلاب زندگی

تیجانی در سروده‌هایش، سوز عشق و دلدادگی‌اش را به وجود مطلق خداوند ابراز می‌کند. او در موسیقی اشعارش، آهنگ عشق به وجود بی مثال حق را می‌نوازد. شاعر صوفی، در وجودش دست به انقلاب می‌زند و از واقعیت می‌گریزد، از جهان محسوس می‌گذرد و به جهان ماوراء حجاب جهان کشف و شهود متمایل می‌شود، جهانی که شاعر برای خویش برگزیده، مملو از روشنایی، شادی و به دور از هر زیانی است. (فیدوح، 1994: 57-56)

شاعر، افقی دور دست و ژرف در جهانی گسترده تا غم و اندوه را از هستی بزداید و شادابی را برای خویش به ارمغان بیاورد. او به طریقه اهل تصوف، از واقعیت و محسوسات دور می‌شود و از کشف و شهود، از مشاهده عالمی ماورای دنیای مادی، که سراسر پاکی و خلوص است سخن به میان می‌آورد. او می‌گوید:

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (69-90)

وَ الْهَبَتُ فِي الْمَظَاهِرِ لَحْنِي
يَحْمِيهِ مِنْ قَذَافِ رَعْنَى
جَاهِدًا أَهْدَمُ الْحَيَاةَ وَ أَبْنَى
(یوسف بشیر، بی‌تا: 66)

تَحْرَقْتُ فِي الْهَوَى وَ الصَّبَابَاتِ
إِنَّهَا ثُورَةُ الْحَيَاةِ فَمَنْ لِلْكَوْنِ
يَفْرَحُ الطِّينَ فِي يَدِي فَالْهَوَى

در عشق و دلدادگی سوختم
و آوازم را در عود و تنبور برافروختم
این انقلاب زندگی است پس کیست که هستی
آن را از تیرهای بی خردی و سبک سری حفاظت کند
گِل در دستم شاد می گردد و مجدهانه سرگرم آنم
که زندگی را ویران سازم و دوباره بسازم.

کشف و شهود

شاعر در خلال قصایدش حالات معنوی خویش هنگام راز و نیاز با خداوند را به تصویر می‌کشد، لحظه‌ای که روحش حالت بسط^۲ پیدا می‌کند و وسعت حق را درونش احساس می‌نماید. او آسایش روح را در خلوت و ذکر می‌بیند و با انجام عبادات خاص، روح متلاطم و غم دیده‌اش را در محضر خداوند آرام و مطمئن می‌نماید.

همان طور که می‌بینیم تیجانی در اشعارش به حالات صوفیانه اشاره دارد، زیرا صوفیان نیز در گوشه‌ای خلوت می‌کنند و به ذکر و عبادات مخصوص می‌پردازند و بر اثر مداومت به مرحله‌ای می‌رسند که پرده از چشمانشان کنار می‌رود و از برخی اسرار عالم غیب آگاهی می‌یابند. لذا چیزهایی را درک می‌کنند که عوام از درک آنها عاجزند و به اصطلاح به کشف و شهو می‌رسند. در این ایيات تیجانی از حالات کشف و شهودی خویش پرده بر می‌دارد و می‌گوید:

الْوَجُودُ الْحَقُّ مَا أُوْسَعَ
فِي النَّفْسِ مَدَاهٌ
وَ السَّكُونُ الْمَحْضُ
مَا أُؤْنَقَ بِالرُّوحِ غُرَاهٌ

(همان، 125 - 126)

70 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

وجود حق و حقیقت در درون
چقدر وسیع و گسترده است
و چقدر سکون و آرامش مخصوص
در روح، پیوند مستحکم دارد

تیجانی شاعری بود که دید کشفی و شهودی را درک کرده بود، از این رو درونش پر از هیجانات و احساسات بود. او در پی مفهوم انسان، یا بنا به گفته «رنه شار»³ در جستجوی جهانی بود که نیاز به کشف و شهود دارد. در اینجاست که صوفی‌گری با شعر او ارتباط برقرار می‌کند، چرا که صوفی‌گری، تلاشی است برای کشف واقعیت و گذر از وجود فعلی اشیاء. (هداره، 1981: 44) او می‌خواهد جهان را بشناسد و به فلسفه و حکمت آن پی ببرد و رازهایش را کشف نماید. تیجانی معتقد است این جهانی که می‌بینیم فقط ظاهر نیست، بلکه پشت این ظاهر، باطنی پر رمز و راز نهفته است و طبیعت، ساكت و بی روح نیست بلکه حرفهایی برای گفتن دارد و یکصدا حقایقی را فریاد می‌زند که هر گوشی را یارای شنیدن آن نیست، انسان بایستی با تفکر و تأمل و تربیت نفس و روح خویش، این فریادها را با گوش جان بشنود.

عرفا و متصوفه با ریاضت‌ها و عبادت‌های بسیار به مرحله‌ای می‌رسند که صدای طبیعت، حیوانات، نباتات و اشیاء که خالق هستی را تسبیح و تقدیس می‌کنند، می‌شنوند، این در حالی است که مردم عادی قادر به شنیدن این صدایها نیستند گویا شاعر صوفی ما، در اینجا به این نکته اشاره دارد که می‌خواهد با تلاش و تربیت نفس به نجوای جهان گوش فرا دهد و ماورای حس را درک نماید.

این سخن تیجانی کلام خدای متعال را به یاد می‌آورد:

«تُسَبِّحْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فِيهِنَّ وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا يَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء : 44)

«هفت آسمان و زمین و هر چه در آن‌هاست همه به ستایش و تنزیه خدا مشغولند و موجودی نیست جر آنکه ذکرش تسبیح و ستایش حضرت اوست و لکن شما تسبیح آنها را فهم نمی‌کنید؛ همانا او بسیار بردباز و آمرزنده است».

او بسیار زیبا و لطیف این مطلب را بیان می کند، تیجانی نمی خواهد، به ظاهر هستی اکتفا نماید بلکه در پی باطن مرمز آن است. عرفا و متصوفه معتقدند که جهان با همه شگفتی‌هایش از خالق خویش حکایت می کند و صفات خداوند را به ما می شناساند، به عبارتی دیگر با تفکر در جهان هستی به صفات خدای تعالی پی می بريم و این عالم فریدگر اسم «الظاهر» خدا است و راز و رمزهایش، تجلی اسم «الباطن» خالق یکتاست. لذا تیجانی صوفی در پی کشف نجواب جهان است. او می گوید:

أَنَا وَحْدِي كُنْتُ أُسْتَجلِي
أَسْمَعَ الْخَطِرَةَ فِي الدَّرِ
مِنَ الْعَالَمِ هَمْسَةٌ
وَأَسْتَبْطِنُ حِسَّةً
(یوسف بشیر، بیتا: 125)

به تنها‌ی از نجوا و
زمزمه جهان پرده بر می‌دارم
خيال ذرات را می‌شном
و احساس آن را می‌کاوم

مفاهیم اشرافی

وقتی متن قصیده «صوفی المعدب» را می خوانیم، در می یابیم که تیجانی از تصاویر استعاری و مفاهیم خاص می گذرد و به ایجاد تصاویری متفاوت، متمایل می شود که آن‌ها، تصاویر شطحی^۴ (آشفته و سرگردان) نام دارند. او بر بال خیال، آشفته‌حال و سرگردان است. از تجلیات بزرگ خداوند سخن می گوید، وی همه عالم را تجلی^۵ صفات خداوند می دارد. شاعر هر چیزی در دنیا را نمایانگر گوشه‌ای از صفات و ذات خداوند معرفی می نماید.

شاعر صوفی عقیده به وجود وحدت وجود^۶ را در لابه‌لای اشعارش نمایان می سازد، به اعتقاد وی، وجود، فقط یکی و آن وجود مطلق حق تعالی است. وجود عالم طبیعت، نبات، حیوان و انسان، همه تجلی وجود خداست. هیچ چیز وجود ندارد آلا وجود خداوند تبارک و تعالی و این همه تکثر وجود، ظاهری و باطن همه یکی است و تعددی وجود ندارد. شاعر، همه عالم

72 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

را مظہر ذات⁷ حق تعالی می داند. برای مثال جلوه‌های زیبایی و جمال در این عالم، مظہر صفات جمال خداوندند و به همین ترتیب، جلوه‌های دیگر، نشان از صفات دیگر خداوند دارد.

تیجانی مانند دیگر صوفیان به حلول⁸ معتقد است. به عقیده وی خداوند با همه صفات در تمام موجودات و اشیاء حلول کرده و با همه ممزوج شده است، مانند حلاوت و شیرینی که در خرما وجود دارد.

شاعر عالم را سراسر مملو از صفات جمال، جلال، لطف و مهربانی و تسبيح و ستایش خدا می بیند. او اقرار می نماید که عارفانه خدا را عبادت می کند و در این راه به فنا در ذات خداوند رسیده (که صوفیه آن را حلول می خوانند) و عمرش را وقف راز و نیاز و عبادت خداوند و دفاع از حریم الهی نموده است.

همانطور که می بینیم او در این ابیات کلماتی با معانی به ظاهر، شناخته شده و رایج به کار می گیرد که در حقیقت، اصطلاحاتی صوفیانه با معانی دیگرند، مانند: تجلیات، مظہر ذات، جلال⁹، کمال¹⁰، نفس¹¹.

این عبارات، بیانگر سرگردانی و آشتفتگی احساسات قلبی شاعر، در حالت کشف و شهومند. تیجانی می گوید:

وَ فِي مُظْهَرِ ذَاتِكَ
مِنْ بَعْضِ صِفَاتِكَ
مِنْ فَيْضِ حَيَاةِكَ
وَ أَسْمَى سُبْحَاتِكَ
فِي تَجَلِّيَاتِكَ الْكُبْرَى
وَ الْجَلَلِ الْأَخِرِ الْفَيَاضِ
وَ الْحَنَانِ الْمُشْرِقِ الْوَضَّاحِ
وَ الْكَمَالِ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى

(همان، 126)

در تجلیات عظیم تو
و در جلوه‌های ذات توست
و هیبت و جلال ملامال و سرشار تو
از جمله صفات توست
لطف و مهربانی رخشند و تابانت
از برکات زنده بودن، و وجود توست

و از کمال بزرگ و عظیم و ولایت
و از تجلیات اسماء توست

شاعر صوفی با عقیده به وحدت وجود و حلول، نور هنگام صبح و سپیدهدم و یا هنگام مهتاب و یا آب را مظہر و نشان‌دهنده و جلوه ذات و صفات خدا می‌داند. او معتقد است نور سپیده دم و شبانگاه و نیز آب که فوران می‌کند، همان نور خدا و جلوه حضور خداوند و امتزاج خداوند در طبیعت است.

به عبارتی دیگر تیجانی وجود خداوند را واحد می‌داند و عالم را همه، وجود خداوند به حساب می‌آورد نه وجودی مجزا، بلکه تنها به یک وجود مطلق که در وجودهای دیگر به ظاهر متعدد شده، معتقد است. (وحدت وجود) شاعر می‌گوید: این نور خدا است که روز و شب و یا در آب، آن را می‌بینیم:

ظَمَّاً فِي النُّفُوسِ ... لِأَرْيَ إِلَّا
فِي يَنْبَيِعِهِ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ
إِنَّ النُّورَ، خَافِقًا فِي جَبَنِ الْفَجَرِ
وَاللَّيْلِ دَافِقًا فِي الْمَاءِ

(همان، 10)

تشنگی و عطشی در جان‌ها... و در سرچشم‌های آن تنها (راهی) به سوی انبیا می‌بینیم آن نور است که در پیشانی سپیده دمان

و شامگاهان می‌تپد و در آب فوران می‌کند

شاعر اشرافات¹² و تابش انوار حق بر جان خویش را احساس می‌کند و با احساسی لطیف و واژگانی صوفیانه، از انوار حق به فجری زیبا و صبحی¹³ دل‌انگیز تعبیر می‌کند.

او محظوظ معرفت حق و عشق الهی شده و در حال فنا شدن در خداوند است. او می‌گوید:

غَابَ عَنْ نَفْسِي إِشْرَاقُ الْفَجَرِ الْجَمِيلِ

(همان، 127)

اشراق تو و سپیده دم زیبایت
در جانم پنهان گشته

74 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

صوفیان در مسیر شناخت اشیاء و موجودات حرکت می کنند و سعی در کسب معرفت دارند تا بدین وسیله تجلی ذات خداوند در اشیاء و موجودات را مشاهده نمایند و نسبت به ذات حق، معرفت و بصیرت پیدا کنند.

صوفیه به این حدیث شریفه استدلال می کنند:

قال ا... تعالی: «كَنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَخْبَيْتُ أَنْ أَعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَالقَ لِيَعْرُفُونِي». (علامه حلی، 1366: 431)

خداؤند می فرماید: «گنجی پنهان بودم، پس دوست داشتم که شناخته شوم پس مخلوقات را آفریدم تا مرا بشناسند».

این حدیث نشان‌دهنده کمال مطلق خداوند و صفات حق تعالی است و فیض پیدایش و ظهور در ذات مخلوقات را در بر دارد.

تیجانی اشعاری هستی گرایانه دارد. هدف او رسیدن به ژرفایی و باطن هستی است، او می‌خواهد به راز هستی پی ببرد و به وسیله ظاهرش، باطن آن را کشف نماید. شاعر می‌خواهد خداوند را در آینه ظاهر ببیند، او نفسش را طوری پرورش می‌دهد تا همواره به دنبال کشف حقیقت باشد و به درک آن عادت نماید. تیجانی در هستی گرایی‌اش از در اختلاف وارد نمی‌شود، بلکه شباهت و همسانی را شیوه‌ای برای هماهنگ کردن هستی و اشیاء موجود در آن بر می‌شمرد. او در خلال بیشتر قصاید خویش، برافروختگی و هیجان روحانی‌اش را ثابت می‌کند و با تلاش و زحمت، انبوه اصطلاحات کشفی و شهودی را به کار می‌گیرد، چرا که به کشف راز هستی و شناخت آن و نیز به رهایی از عیوبها و نقصها و پلیدی‌هایی که گریبان‌گیر روح است علاقه‌مند می‌باشد.

شاعر، زبان شعری‌ای را به کار می‌گیرد که مملو از اظهاراتی است که در پس آن، زبان بزرگان صوفیه پنهان است.

تیجانی پس از آکنده شدن از نور معرفت در وجودش و مجاهده مداوم با نفس، سوریده و پرحرارت، با تمام وجود مملو از اطاعت حق می‌شود.

شاعر در ابیاتش تصاویری آکنده از مفاهیم اشراقی می‌سازد که از تجربه صوفیانه‌اش الهام می‌گیرد. تجربه‌ای که بر اثر کشف و شهود به دست آورده است. او از میان خیال و حس، زیبایی رؤیایی صوفیانه خویش را به تصویر می‌کشد. رؤیایی که تنها اهل کشف و

_____ جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (90-65)

شهود، اهل اشراق و عرفا آن را می‌شناسند. شاعر، ذات خداوند را که در طبیعت، حلول کرده، توصیف می‌نماید. او در اثر کشف و شهود، نجوا و زمزمه جهان را می‌شنود که خداوند را تسبیح و تقدیس می‌نماید و همه عالم را وجود خداوند می‌داند و از نظر او وجود، فقط یکی است. تیجانی در این ابیات، عقیده‌اش را نسبت به وحدت وجود، ابراز می‌دارد.

تیجانی، «سوسو و هیجان نور و صدای آن»، «طراوت و شکوفایی گل سرخ»، «زیبایی شکفتن تاک»، همه را از سرچشمۀ ذات الهی می‌داند. او می‌گوید: بار خدایا همه این زیبایی‌ها بی تو هیچ است و همه نشان وجود یکتا و مطلق توست و به غیر تو، وجودی نیست و همه جلوه‌های وجود تو هستند. منشأ پیدایش جن و انسان و موجودات مختلف همه تو هستی و غیر تو هیچ نیست. او با تمام وجود و با احساس سرشارش، خداوند را این‌گونه عاشقانه می‌ستاید و موجودات مرئی و نامرئی را همه از وجود خدا می‌داند. شاعر شگفتی خود را از اراده خدا در خلقت جن از آتش و انسان از نور خود بیان می‌کند و می‌گوید:

أَسْمَعْ حَرْسَهُ	وَاضْطِرَابُ التَّورِ فِي خَفْتَهِ
وَأَسْتَقْبِلُ عَرْسَهُ	وَأَرِي عِيدَفَتَى الْوَرْدِ
أَشْهَدُ عَرْسَهُ	وَانْفَعَالُ الْكَرْمِ فِي فَقْعَتَهِ
لَا يَقْدِرُ نَفْسَهُ	رَبُّ سُبْحَانَكَ إِنَّ الْكَوْنَ
وَمِنْ نُورِكَ إِنْسَهُ	صُفتَ مِنْ نَارِكَ جِنِّيَهُ

(یوسف بشیر، بی‌تا: 125)

و صدای هیجان نور را
در ارتعاش و تپیدنیش می‌شنوم
و عید گل سرخ نورس را می‌بینم
و از عروسی‌اش استقبال می‌کنم
و انگیزش تاک به هنگام شکفتنش را می‌بینم

76 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

و کاشتن آن را نیز مشاهده می کنم
بار خدایا تو پاکی، هستی توانایی آن را ندارد
از آتشت، جن را آفریدی
و از نورت، انسان را خلق کردی

سیر و سلوک

زیان شاعر در گرایش‌های صوفیانه، از معانی والایی در درونش سرچشمه می‌گیرد، مملو از ویژگی‌های روحانی، دلیل این مدعای واژه‌های صوفیانه‌ای است که شاعر در اشعارش به کار برده که بسیار عمیق و معنوی است. مانند: «خلوص و پاکی و صفا»، «نمی بینم آنچه را قبلًا می‌دیدم»، «آسمان صافم»، «امیدم برای مرگ»، «از توشه آبم بهره گیر»، «نzedیک آی که قلبم».

این واژگان معانی بسیار ژرف دارند که نیاز به تفسیر و تأویل دارد، شاعر در این تصاویر نگرانی خاطر خویش را از نیرنگ ظلمت و ستم و از حسرت‌هایی که روح و روانش را فرا گرفته و خلوص، پاکی و صمیمیتش را تیره ساخته، ابراز می‌نماید تا این که غم و اندوه بسیار، سراسر وجودش را در بر می‌گیرد.

او از راز پاکی، خلوص و صمیمیت و نیل به غایت وجود پرده بر می‌دارد و مخاطب را برای رسیدن به حق ترغیب می‌کند و به گرایش به محضر یگانه حقیقی و خلوص و پاکی محض و دوری از امور ناپسند و شهوت، دعوت می‌نماید.

در اینجا تیجانی می‌خواهد به نکته‌ای بسیار ظریف و رهگشا در سیر و سلوک صوفیانه اشاره کند که بی توجهی به آن، سالک را از سیر الی الله باز می‌دارد و به بی‌راهه می‌کشد. او می‌گوید: صفا و صمیمیت حاصل قلب پاکی است که حقایق به معنای واقعی بر آن نقش بسته و این خلوص در اثر ممارست و ریاضت نفس و دوری از گناهان و مبارزه با خواهش‌های نفسانی حاصل شده است.

Sofi p s azتحمل این همه ریاضت و عبادت به مرحله‌ای می‌رسد که پرده از چشمانش کنار می‌رود و چیزهایی را می‌بیند که قبلًا قادر به دیدن آن‌ها نبود، دیگر مانند مردم عادی نمی‌بیند. به قول تیجانی دیگر چیزهایی را که قبلًا می‌دید، نمی‌بیند. همه

_____ جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (65-90) 77

چیز برایش متفاوت می‌شود. نکته مهم اینجاست که صوفی ممکن است از کشف و شهود و نگاه جدید خوشنی بباید و هدفش افزایش میزان کشف و شهود و رسیدن به مراحل بالاتر کمال باشد تا قابلیت‌های بیشتری کسب نماید. اینجاست که از مسیر اصلی رسیدن به حق باز می‌ماند، چرا که این یک اشتغال و انحراف است و فرد صوفی نباید به این امور فرعی مشغول شود، بلکه بایستی تنها هدف اصلی او، عبادت عاقلانه، آگاهانه و معرفت حق تعالی و انجام فرامین الهی و واجبات باشد. پس توجه صرف به کسب صفا و پاکی روح و پیشرفت در کشف و شهود، نوعی جفا و ستم است. یعنی در واقع از خلوص و پاکی اصلی دور گشته است، چرا که در این حالت، صوفی، مرید و تابع حالات و مقامات و کشف و شهود و از مسیر اصلی منحرف می‌شود.

صوفی بایستی به درجه‌ای از پاکی برسد که حق را به واسطه حق مشاهده نماید و هیچ مانع مادی و غیر مادی در این راه وجود نداشته باشد. سالک بایستی تنها هدفش، دست‌یابی به جاودانگی باشد.

او می‌گوید:

خُلُوصٍ وَ صَفَائِي
أُرِيَ مَا أُنْارَاءَ (همان، 126)
—————
ُثُمَّ مَاذَا جَدَّ مِنْ بَعْدِ
أَظْلَمَتْ رُوحِي مَاعِدْتُ
—————
پس از خلوص و پاکی ام
چه اتفاقی رخ داده
روح تمیره و تار گشت
دیگر آنچه را می‌دیدم، نمی‌بینم.

در اینجا شاعر به نکته‌ای اساسی که پیش‌تر ذکر شد و در راه سیر و سلوک رهگشاست، اشاره می‌کند و به موانع سلوک الی الله اشاره می‌نماید. او موفقیت در زمینه کشف و شهود و پیشرفت‌های معنوی و نیز کسب توانایی‌های خارق‌العاده و اشتغال به این موارد را غباری تمیره و تار در آسمان صاف روحش به هنگام سیر الی الله می‌داند. زیرا این اشتغالات و دل‌بستن به آن‌ها صفا و پاکی روح را خدشه‌دار می‌کند و در نتیجه سالک از سیر الی الله باز می‌ماند و به امور ابتدایی مشغول می‌گردد. تیجانی در این ایيات می‌گوید:

78 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

فی صَحْوِ سَمَائِی	أَيْهَا الْعَثِيرُ الْغَائِمُ
وَلِلْمَوْتِ رَجَائِی	لِلْمَنَّا يَا السُّودُ آمَالِی
یا يَوْمَ قَضَائِی (همان)	آهْ يَا مَوْتَ جُنُونِی آهْ

ای غباری که آسمان
صف مرا تیره و تار ساختی
آرزوهايم از برای مرگ و اجل
سیاه و امیدم از برای مرگ
آه ای مرگ جنونم
و آه ای روز قضا و قدرم

او از نگاه معمولی فراتر می رود و با چشم بصیرت، حقایق را می بیند و برای رسیدن به حق و حقیقت و فنای در ذات خداوند، مانند تشنهای که آب را جستجو می کند، می باشد. آب^{۱۴} در اینجا منظور معرفت حقیقت است که برای رسیدن به خداوند بایستی از آن بهره گرفت.

شاعر لفظ «آب» را به کار می برد، به خاطر خلوص و پاکی و صفاتی آن، او آب را مظهر پاکی و خلوص و رسیدن به حق و حقیقت می داند و عطش و تشنگی را مظهر تلاش و کوشش سالک در سیر الی الله و فناء فی الله؛ او می گوید:

مِنْ زَادِي وَ مَائِي	قِفْ تَزُودْ أَيْهَا الْجَبَّارُ
مُثْقَلٌ بِالْبَرَحَاءِ (همان، 127-126)	وَ اقْتَرَبْ إِنْ فُؤَادِي

ای جبار بایست و از
توشه و آبم بهره گیر
نzedیک آی که قلبم
از شدت درد به سته آمده است.

حیرت و سرگردانی

با افزایش سردرگمی و حسرت شاعر، نسبت به فرمانروایی مخلوقات، آتش قلب حریص وی شعله‌ور می‌گردد اما به سرعت پریشانی و نگرانی شاعر برطرف می‌شود. پریشانی‌ای که در مفهوم «تجوا» خودنمایی می‌کند. او هنگامی که به باطن خلقت می‌نگرد و پاسخی قانع‌کننده برای حیرت و سرگردانی اش می‌یابد و متوجه می‌شود که این خداوند است که به موجودات وجود و هستی بخشیده، پس قلیش آرام می‌گیرد.

شاعر به جلوه نور الهی در سرشت آدم اشاره می‌کند و معتقد است که خداوند در آن حلول کرده است. او سرچشمہ و منشأ همه انسان‌ها از جمله انسان‌های پاک را خدا می‌داند که در وجود جن و انس و در همه مخلوقات تجلی یافته است.

تیجانی آشکارا کشف و شهود خود را ابراز می‌نماید و خیلی واضح می‌گوید که از غیب آگاهی پیدا کرده است و با ایمان و یقین خداوند را می‌ستاید و به راز و رمز هستی پی می‌برد. شاعر می‌گوید:

عَلَى طِينَه آَدَمْ	رَبٌّ فِي الْإِشْرَاقَةِ الْأُولَى
وَ فِي الطِّينَةِ عَالَمْ	أُمَّمٌ تَرْخَرُ فِي الغَيْبِ
وَ أَرْوَاحٌ تَحْلَوْمٌ	وَ نُفُوسٌ تَرْحَمُ الْمَاءَ
وَ آمَنْتُ وَ آمَنْ	سَبَّحَ الْحَلْقُ وَ سَبَّحَ
وَ آذَنْتُ وَ آذَنْ	وَ تَسَلَّلَتْ مِنَ الغَيْبِ
رَبِّ الدَّخْطُو إِلَى مَنْ...؟ (همان، 126)	وَ مَشَيَّتُ الدَّهْرُ دَرَاكًا

پروردگار! در اشراق نخستینت
بر گل (سرشت) آدم

ملتی که در غیب پنهان می‌گردد
و در گل و سرشت، جهانی نهفته است
و جان‌هایی که آب را انبوه ساختند
و روح‌هایی که در گردشند
مخلوقات، تسبیح او را گفتند و من نیز تسبیحش گفتم

80 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

و ایمان آوردم و مخلوقات نیز ایمان آوردند
و در غیب نفوذ کردم و آگاهی یافتم
و مخلوقات نیز آگاهی یافتد
روزگار آهسته و پیوسته
به سوی چه کسی می رود؟

مقام یقین و فنا فی الله

تیجانی شاعر پس از ذوب شدن در ذات الهی به خرسندي و شادابي می رسد. او محو جمال خداوند می شود که از شکست و ناتوانی منزه است. او از دنیای پست می رنجد و شوق وصال به حقیقت ازلی در وجودش شعلهور می شود.

دیگر شک از ذاتش رخت بر می بندد و به سوی یقین می رود. به کشف و شهود رازهای وجود می پردازد، چشم برزخی پیدا می کند و چیزهای جدیدی را می بیند. لذت حاصل از این حالت را با هیچ لذت دنیایی عوض نمی کند، لذت‌های دنیوی را به انسان‌های کوچک و لذت‌های ابدی و کشف و شهودی را به انسان‌های بزرگ، نسبت می دهد. او از شدت شوق می خواهد همیشه در این حالت جنون و سرگشتگی به سر برد، لذا ابیاتی می سراید:

فَمَسْتَ غَائِلَةً (الشَّكُّ)	إِلَى فَجْرِ يَقِينِي
فَضَّلَ اللَّذَّةُ فَأَسْتَرْجَعَهَا	لَمْحٌ ظُلْـونِي
وَاسْتَرَدَ النِّعْمَةُ الْكَبِيرَى	مَنَ الدَّهْرُ حَنِينِي
مَنْ تُرِى اسْتَأْثَرَ بِاللَّذَّةِ	وَاسْتَبْقَى جُنُونِي؟ (همان، 127)

شک از بین رفته به سوی
سپیده دمان یقینم می رود
لذت به پایان رسید و
درخشش در خیالم آن را باز می گرداند
و اشتیاقم، نعمت بزرگ
را از روزگار باز ستاند

کیست که لذت و کامگویی را به خود اختصاص دهد
و جنونم را باقی گذارد؟

تیجانی در این ابیات خاطرنشان می‌کند که به خدا رسیده و از نزدیک خداوند را
می‌پرستد و جانش را در راه ذکر و دعا به درگاه الهی فنا کرده است:
قَدْ تَعَبَّدْتُكَ زُلْفَىَ
ذَائِدًا عَنْ حُرْمَاتِكَ
فَنَيَّتُ نَفْسِي وَ أَفْرَغْتُ
بِهَا فِى صَلَوَاتِكَ (همان، 126)

از نزدیک تو را می‌پرستم
و از حریم تو دفاع می‌کنم
جانم را فنا کردم و آن را
در راه نماز و دعا به درگاه تو صرف نمودم

شور و شعف

تیجانی به خاطر کشف حقیقت و یقین و به خاطر رسیدن به قرب الهی، باطراوت و شاد
می‌گردد و روحش آرام گرفته و غم از دلش می‌رود. او می‌گوید:
نَضِرَتُ فِى قُرْبَهِ نَفْسِي
و زَايَتُ عُضُونِي (همان، 127)

جانم در نزدیکی به او شاداب گشت
و چین و شکنم از هم سوا گشت

اشراقه‌ای از آسمان

روان پاک شاعر در زبان رمزی‌اش هویدا می‌گردد که آن را با زیبایی‌های طبیعت
مقایسه می‌کند. تعابیر صوفیانه نشان از عزیمت روح شاعر دارد. او نفسش را از هر عیب
مبرا می‌کند و با ذوق و هیجان به سمت کمال گسیل می‌دارد. او به کمک قوه خیال و با
الفاظی چون: اشراق، آسمان خداوند، نفس و جان من، قطره‌ها و... تصویری می‌سازد و ذات

82 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

خود را ترسیم می نماید. شاعر موجودات هستی را می بیند و با درک روابط هستی و هماهنگی آن‌ها، تصویر سازی می کند.

او وجود و نفس خود را حاصل تابش نور الهی می دارد. خداوند با انوار الهیه به او وجود بخشیده است، موج نور الهی مانند آسمان وسیع، از کرانه‌ای به کرانه‌ای دیگر می رود. روح شاعر از قید و بندها رهایی پیدا می کند و به سیر و سلوک می پردازد. تیجانی طراوت روح خویش را در مسیر سیر و سلوک، به پاک‌ترین گردن بند و گوشواره، نور، نم شبنم هنگام بامدادن و شادابی بهار تشییه می کند.

شاعر حالات عرفانی و کشف و شهودش را حاصل دوران جوانی‌اش می دارد. زیرا جوانی دوره‌ای است که انسان می تواند در آن مرحله، عشق و خوبی‌ها را کسب نماید و یا به دنبال بدی‌ها برود و سرنوشت خویش را رقم بزند. شاعر بهره خویش را از آسمان، بی شمار می دارد ولی از علم و دانش دنیوی بهره خویش را کم می پندارد. در اینجا باز حالات کشف و شهودی خویش را بیان می نماید. او می گوید:

تَحْبُّوْ مَعَ الْقُرُونِ وَ تَبْطِي
وَ تَرْسِيْ مِنَ الْوُجُودِ بَشَطِ
وَ مَشَتِ لِلرَّمَانِ فِي غَيْرِ شَرَطِ
مِنْ أَهَازِيجِهَا وَ أَكْرَمَ قَرْطِ
مِنَ النَّورِ فِي غَلَائِلِ خَطِ
عَلَى آنفِ الْحَدَائِقِ مَبْطِي
فِي حَوَالِيهَا بِرْفَقِ وَ ضَغْطِ
لَمْ تَنْلِهَا يَدُ الزَّمَانِ بِخَلْطِ
تَزَخُّرٌ بِالْحُبُّ أَوْ تَمَوْجٌ بِسَخْطِ
فِي الْعَالَمِ التَّرَابِيِّ قِسْطِيِّ

هِيَ نَفْسِي إِشْرَاقِهِ مِنْ سَمَاءِ اللَّهِ
مَوْجَةُ كَالسَّمَاءِ تَقْلِيْعُ مِنْ شَطِ
خَلْصَتِ لِلْحَيَاةِ مِنْ كُلِّ قَيْدِ
وَهَبَتِ لِلْجَمَالِ أَقْدَسَ عِقْدِ
وَأَفَاضَتِ غَلَى الصِّبَا آيَاتِ
صَابَهَا فِي الضُّحَى مَرْشِ مِنْ الطَّلَّ
نَضَرَتْهَا يَدُ الرَّبِيعِ وَ جَالَتِ
هِيَ نَفْسِي مِنَ النَّدَى قَطْرَاتِ
هِيَ فِي صَفَحَهِ الشَّبَابِ قَوْيِ
هِيَ قِسْطِي مِنَ السَّمَاءِ فَمَا أُضِيعُ

(همان، 153)

این جان من است که نوری است از آسمان

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (65-90) 83

خداوندی که خداوند آن را با تابش نخستین پرتو خورشیدی به طور نامحسوس و آهسته هدیه داد

موجی است همچون آسمان، که از کرانه‌ای

بلند می‌شود و از اشتیاق بر کرانه‌ای دیگر لنگر می‌اندازد

از هر قید و بند زندگی رهایی یافت

و بدون شرط، در زمانه به راه افتاد

از نغمه‌هایش پاک‌ترین گردن بند

و نیک‌ترین گوشواره را بخشد

و نشانه‌هایی از نور در جامه‌هایی

شیاردار (مخطف) بر باد صبا ارزانی داشت.

نم نم شبینم به هنگام بامدادان، آن‌ها را

(نورها) را بر باغ‌های تازه فرو می‌ریزند

دست بهار آن‌ها را شاداب کرد و در اطراف

آن (گاه) با ملایمت و (گاه) با فشار جولان یافت

این جان من است که قطره‌هایی از شبینم است

که دست زمانه آن را با ناخالصی نبخشیده

این نیرویی است در دوره جوانی که عشق

را ذخیره می‌کند و یا خشم را بر می‌انگیزد

این بهره من از آسمان است و چه بهره

ناچیزی از علم خاکی (زمینی) دارم.

نتیجه‌گیری

عارف زبانش را از نگاه مطلق به هستی به دست می‌آورد تا جهانی مخصوص به خود بیافریند. آرایش زبان صوفیانه از مجاهده‌های روحانی و تجربه و تمرین‌های عرفانی سرچشم‌می‌گیرد و عموماً به زبان شطحی‌گری منجر می‌شود که در آن صوفی در حالت بیهوشی و بیخودی در مسیر خویش مرزهای عقل و منطق را می‌شکافد. زبان تیجانی یوسف

84 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بشیر با زبان معراج صوفیانه تفاوتی ندارد چرا که اهل ذوق را به مشاهده حقیقت یاری می‌رساند. علاوه بر این زبان شطحی‌گری مسیر رسیدن به تجلیات مطلق را نیز روشن می‌گرداند؛ چرا که معراج بی‌انتها با زبان بی‌انتها بیان می‌گردد و این در زبان صوفیان به علم اسرار معروف می‌باشد، زیرا فراتر از عقل است و زبان کشف و شهود با زبان رایج متفاوت می‌باشد.

شاعر در تجربه روحانی‌اش مراحلی را طی می‌کند که از مرحله ذوق آغاز می‌گردد و پس از آن به مرحله حال و بعد از آن به مرحله معراج (سفر درون) می‌رسد. در پایان با آگاهی از زبان شطح به مرحله گفتگو می‌رسد و زبان رمزآلود وی بیانگر حالات اوست. تیجانی با زبان صوفیانه‌اش امور مرئی را می‌شکافد و به بیان رمزگونه امور نامرئی می‌پردازد. طبیعت در نزد وی مجموعه‌ای از رمزها، تصاویر و اشارات است و رابطه او با عالم، رابطه‌ای قلبی است. او در اشعارش از اعتقاد به وحدت وجود دم می‌زند. او عالم را تجلی صفات خداوند و وجود را تنها مختص به خداوند می‌داند. یکی از بارزترین دلایل صوفی بودن شاعر، اعتقادش به وحدت وجود است. چرا که همه صوفیان معتقد به وحدت وجودند. از این ویژگی‌ها به وضوح بر می‌آید که تصوف در اشعار تیجانی یوسف بشیر، به طور ملموسی متجلی است.

پی‌نوشت:

۱-احمد التجانی بن یوسف بن بشیر کتیابی در 28 فوریه سال 1912 م در ام درمان سودان متولد شد. پدرش او را ملقب به تیجانی کرد، به خاطر تیمن به فرقه تیجانیه که یکی از فرقه‌های مهم صوفیه در سودان است و به سال 1937 م و در 25 سالگی بر اثر بیماری ربوی وفات یافت. تیجانی در «خلوه» قرآن را حفظ کرد و علوم شرعی را آموخت.(طالبی، 1384: 8-9-80) سپس وارد «معهد» شد و از دیگران متمایز و نبوغ ادبی‌اش آشکار گردید. وی در معهد از علوم ادبی، فقه، نحو، توحید، بلاغت و ادبیات مطالبی آموخت.(یدری، بی‌تا: 14) اما پس از چند سال به خاطر برخی مشکلات از معهد کناره گرفت و به فعالیت ادبی پرداخت. او به مطالعه فلسفه، زبان، ادبیات و دین علاقه زیادی داشت.(عبدی، 1987: 7) به گفته دکتر احمد بدوى، تیجانی از برجسته‌ترین شاعران قرن بیستم در جهان عرب و مهجر

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر»

می باشد. از او دیوان گران‌بهایی به نام «اشراقه» برجای مانده است که شامل 68 قصیده با موضوعاتی از قبیل تصوف، وصف، عشق و رثا و... است. (طالبی، 1384: 84) تیجانی در مجلات گوناگون مقالاتی به رشته تحریر درآورده و به عنوان مصحح نیز فعالیت داشته است. (ریاض، بی‌تا: 101)

2- بسط به معنای گسترش دادن در سینه با نور، رحمت و آرامش الهی است (راغب، 1387ک 449) که هرگاه دست دهد، انسان استعداد این را می‌یابد تا به حقایق چنان که هست، برسد و معارف الهی را دریافت کند. (سجادی، 1991: 503) بسط، گشادگی دل از انس و لطف حق تعالی و به صفات جمالیه وی وابسته است. (حائری، 1382: 129) پیدایش بسط به علت ظهور صفات قلب و چیرگی آنهاست (طارمی، 1377: 505)

3- رنه شار (Rene char) : رنه امیل شار در 14ژوئن 1907 در فرانسه به دنیا آمد. در سال 1934 اولین مجموعه شعر خود را تحت عنوان «چکش بی صاحب» منتشر کرد. این شاعر بزرگ در 19فوریه 1988 درگذشت. (www.ecrivains-francais.persiaublog.ir)

4- شطح در اصطلاح صوفیان عبارت است از حرکت و بی‌قراری دل هنگام غلبه وجود و بیان آن حالت به عباراتی که به نظر غیر اهل، غریب و خلاف شرع و درک آن مشکل می‌نماید (قلی شیرازی، 1344: 57) شطح عبارت غربی است در وصف وجود، که با قوت و شدت بر اهل آن وارد می‌شود (سراج طوسی، 1914: 376)

5- تجلی: در عرفان نظری، خلقت جهان تجلی حق است که همه چیز را آفرید، تجلی سه نوع است: 1) تجلی ذات که فنای سالک در نور خداوند است 2) تجلی صفات که مثلاً صفات جلال، عظمت و قدرت کبریا و جبروت و خشوع و خضوع است و رحمت و رأفت و لطف و کرامت نشان‌دهنده تجلی صفت جمال اوست. 3) تجلی افعال، از فعل مردم قطع نظر و همه را فعل خدا می‌داند (سجادی، 1991: 224)

6- وحدت وجود: در میان مسلمانان وحدت وجود به چهار گونه مطرح شده است:
1) وحدت وجود یعنی وحدت شهود، این گونه تفسیر به تعبیر شهید مطهری از سوی متوسطان عرفا بیان شده و کسی نیز ایرادی بر آن نگرفته است (مطهری، 1363: 145)
2) تمام عالم مساوی با خداست و ذات احادیث به صورت مجرد از مظاهر و مجالی (142)

86 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

بالفعل محقق نیست و خداوند مجموع عالم ظاهر می باشد. این نظریه به «جهلیه صوفیه» نسبت داده شده و از سوی عرفای بزرگ تکذیب و تکفیر شده است. (جوادی آملی، 1375: 492-472) وحدت تشکیکی وجود: این وحدت که عبارت است از این که حقیقت وجود واحد، صاحب مراتب است. (علامه طباطبائی، بی‌تا: 12-13) و (مصطفی‌یزدی، 1360: 308-306) وجود از جمیع جهات، بسیط و واحد است و کثرت طولی و عرضی در او راه ندارد. این حقیقت واحد، خداست و غیر او وجود نیست، بلکه وجود نما است، به عبارت دیگر کثرت‌ها نمود است نه بود. (صدرالدین شیرازی، بی‌تا ج 2: 286-347) نظریه تجلی که در صدر تبیین کثرت‌های ظاهری، رابطه آن‌ها با حق تعالی است و هم‌چنین تحلیل مراحل و مراتب تجلی ذات الهی، بر اساس همین نگرش است، به هرروی بر اساس این دیدگاه، نسبت کثرات به وجود خداوند، نسبت سایه به صاحب سایه و یا آینه به صاحب تصویر است. همه عالم هستی سایه آن وجود واحد است و همه موجودات تجلی آن ذات یگانه. (حسینی طهرانی، بی‌تا: 148-121)

وحدت وجود در شعر صوفیانه یعنی «همه اوست» (نعمانی، 1363: 129) و در عالم به هر سو رو کنیم غیر او را نمی‌بینیم، همه جا اوست بلکه همه چیز اوست. او جامع همه اضداد است. (بن عربی، بی‌تا: 512)

7- مظہر: همه موجودات عالم مظہر و جلوه حق‌اند و نشان دهنده صفات خداوند می باشند. مثلاً زیبایی‌ها، جلوه زیبایی حق و مظاہر جمال خداوند هستند، به عبارت دیگر، موجودات مظہر اسماء الهیه‌اند و هر کدام جلوه و مظہر اسمی از اسماء الهی‌اند. (کاشانی، 1381: 37)

8- حلول: حلولیه از فرق کلامی و عرفانی، کسانی هستند که عقیده دارند خدا در تمام اشیاء حلول کرده و امتزاج دارد، مانند حلاوت در خرما، آن‌ها را اتحادیه و عشاقیه و اصلیه هم گویند. (هدایت، 1316: 118)

9- جلال: عبارت است از احتجاب حق از بصائر، اوصاف قهر الوهیت را صفات جلال گویند. (سجادی، 1991: 287)

10- کمال: در اصطلاح، منزه بودن از صفات و آثار ماده است. کمال نزد صوفیان، دو قسم است: یکی کمال ذاتی که عبارت از ظهور حق تعالی بر نفس خود بدون اعتبار غیر، غناء مطلق لازمه این کمال است، غنای مطلق مشاهده حق است، با تمام شئونات و اعتبارات

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (65-90) 87

الهیه، دوم کمال اسمایی که عبارت از ظهور حق است، بر نفس خود و شهود ذات خود در تعینات خارجیه، یعنی عالم و مافیها. (تهانوی، 1967: 1265) کمال آدمی در چهار چیز است: اقوال نیک، افعال نیک، اخلاق نیک و معارف، مراد معارف، معرفت چهار چیز است: معرفت دنیا، معرفت آخرت، معرفت خود و معرفت پروردگار. (نسفی، 30: 1381)

11- نفس: در تعریف نفس گفته‌اند جوهر مجردی است که در ذات نیاز به ماده ندارد ولی در فعل نیاز به ماده دارد. حقیقت نفس، عبارت از وجود مطلق است که به واسطه ناقص نفس محجوب شده است. (جنابذی، 1381: 77)

12- اشراق: نور اقبال حق است بر دل مقبلان، اشراق حقیقی عالم ارواح و روحانیت است که محل طلوع انوار روحانیه است. (روزبهان، 1966: 500)

13- صبح: بامداد آغاز هرچیزی، وحدت یا نور وحدت، از انوار ازلی حق. (سجادی، 1991: 520-521)

14- آب: در آثار صوفیان به معنی معرفت و فیض آمده است (گوهرین، 1367: 1 ج 2).

88 فصل نامه علمی پژوهشی «عرفانیات در ادب فارسی»

کتابنامه
قرآن کریم.

- ابن عربی، محی الدین بی تا. **فتوحات مکیه**، ج 2. بیروت: دار صادر.
- بدری، ابوالقاسم. محمد بی تا. **الشاعران المتشابهان الشابی و التیجانی**. قاهره: دارالمعارف مصر.
- بقلی شیرازی، روزبهان. 1344. **شرح شطحیات**، به تصحیح و مقدمه هانری کربن، تهران: انجمن ایران‌شناسی.
- تهانوی، محمد علی بن علی. 1967. **کشاف اصطلاحات فنون**، تهران: کتابفروشی خیام.
- جنابذی، سلطان محمد گنابذی سلطان علیشاه. 1381. **شرح کلمات باباطاهر**، تهران: حقیقت.
- جوادی آملی، عبدالله. 1375. **ر حیق مختوم**، قم: نشر اسراء.
- حائری، محمدحسین. 1382. **عرفان تصوف**، تهران: انتشارات بین‌المللی هدی.
- حسینی طهرانی، سیدمحمد حسین بی تا. **مهر تابان**، تهران: انتشارات باقرالعلوم.
- راغب اصفهانی، **مفردات**. 1387. ترجمه حسین خداپرست. قم: نوید اسلام.
- روزبهان، ابو محمد بن ابونصر. 1966. **شرح شطحیات**. تهران: قسمت ایران‌شناسی تهران، انسیستیتو ایران و فرانسه.
- ریاض، هنری. بی تا. **التجانی یوسف بشیر شاعرًا و ناثرا**. بیروت: دارالثقافه.
- سجادی، سیدجعفر. 1991. **فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: کتابخانه طهوری.
- سراج طوسی، ابونصر. 1914. **اللمع فی التصوف**. به تصحیح رینولد آلن نیکلسون. هلند (لیدن): بریل.
- صدرالدین شیرازی، محمد بی تا. **الاسفار الاربعه**، ج 2. قم: منشورات مصطفوی.
- طارمی، صفی الدین. 1377. **انیس العارفین** (تحریر فارسی شرح عبدالرزاق کاشانی بر منازل السائرين خواجه عبدالله انصاری). تصحیح و تحقیق علی اوجبی. تهران: انتشارات روزنه.
- طالبی، محمدعلی. 1384. **التجانی یوسف بشیر شاعر الحب و الجمال و الحیره**. تهران: عابد.
- عابدین، عبدالمجید. 1970. **التجانی شاعر الجمال**. بیروت: دارالفکر.

جلوه‌های عرفان در اشعار «تیجانی یوسف بشیر» (65-90) 89

- ، _____. 1953. *تاريخ الثقافة العربية في السودان*. القاهرة: مكتبة الشيشكى.
- علامه حلى، حسن بن يوسف. 1366. *حقائق الحق*. ج 1. مصر: السعاده.
- علامه طباطبایی، محمدحسین. بی‌تا. *بداية الحكمه*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فیدوح، عبدالقادر. 1994. *الرؤيا و التأويل*. وهران (الجزایر): دارالوصال.
- کاشانی، عزالدین محمود. 1381. *مصابح الهدایه و مفتاح الكفایه*. تهران: مؤسسه نشر هما.
- گوهرین، سید صادق. 1367. *شرح اصطلاحات تصوف*. ج 1. تهران: انتشارات زوار.
- محمود، عبدالقادر. 1971. *الطوائف الصوفية في السودان*. مصر: مطبعة مصر (سودان) ليمتد، الطبعه الاولى.
- مصابح یزدی، محمدتقی. 1360. *آموزش فلسفه*. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
- مطهری، مرتضی. 1363. *تماشاگه راز*. تهران: انتشارات صدرا.
- مکی، شبیکه. 1965. *السودان. عبرالقرون*. بیروت: دارالثقافة.
- نسفی، عزیز الدین. 1381. *انسان کامل*. تهران: اهل قلم.
- نعمانی، شبیلی. 1363. *شعر المعجم يا تاريخ شعر و ادبیات ایران*. ترجمه سیدمحمد تقی فخر گیلانی. ج 5. تهران: دنیای کتاب.
- هداره، محمدمصطفی. 1981. *النزعه الصوفية في الشعر العربي المعاصر*. مجله فصلی. عدد 4.
- هدایت، رضا قلی. 1316. *رياض العارفین*. تهران: کتابخانه مهدیده.
- یوسف بشیر، التجانی. *اشراقه*. بیروت: دارالجیل.

www.ecrivains-francais-persiaublog.ir

بررسی و تحلیل نماد قطره و دریا در غزلیات مولانا

حشمت قیصری^۱

دکتر رقیه مهری نژاد^۲

چکیده

زبان رمزآمیز، زبان را از صورت یک وسیله ارتباط عمومی خارج می‌کند و به کلمات استعداد و ظرفیت و بار معنوی تازه‌ای می‌بخشد که از محدوده معنایی آنها در فرهنگ‌ها بسیار فراتر می‌رود. به طور کلی در اشعار مولانا رمز و نماد به دو شکل دیده می‌شود: در قالب الفاظ و در ساختار کلی شعر که در این راستا گاه تنها واژگان در معنای فرا واقعی خود به کار رفته؛ به عنوان مثال زلف، خط، خال، قطره، دریا، ذره و گاه یک غزل به شکل نمادین به بیان حقایق و آموزه‌ها می‌پردازد. بررسی و تحقیق در غزلیات مولانا نشان می‌دهد تعداد بسیاری از غزلیات مبتنی بر به کارگیری نمادها و رمزها می‌باشد و رمز و نماد در بیان مفاهیم، آموزه‌ها و افکار عرفانی بیشتر مورد توجه شاعر بوده است. نماد دریا در تقابل با واژگانی چون قطره، سیل، شبینم، موج، ماهی، گوهر و ... مفهوم و معنای متفاوت می‌یابد. مولانا از این نمادها برای تبیین مفاهیم متعدد و متنوعی چون رابطه خالق و موجودات، فنا، توحید، تجلی عشق و آفرینش، عدم و نیستی استفاده می‌کند. بیشترین نمود این واژه‌ها در بیان اندیشه رهایی از خود و وصول به حقیقت برتر و دست‌یابی به توحید دیده می‌شود.

کلید واژه‌ها: مولانا، دریا، قطره، نماد، غزلیات، عرفان

مقدمه

dr.heshmat.gheysari@gmail.com

۱ - مریمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایرانشهر

dr.roghay.mehrnejad@gmail.com

۲ - استادیار زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش

تاریخ دریافت

91/6/25

90/10/16